

■ مغری خیل فرهنگ

بسیاری شهید جمشید دانایی‌فر را با عنوان شهید «تهمت» می‌شناسند. این شهید و چهار سرباز هم‌راهش در بهمن ۹۲ در حال خدمت در سیستان و بلوچستان توسط گروهک تروریستی جیش‌الظلم ریوده شدند. مدتی بعد از زبایش تهمت‌هایی در خصوص همدستی جمشید با گروهک تروریستی منتشر شد. کمی بعد چهار سرباز همراه وی آزاد شدند ولی خبری از جمشید نبود و همین موضوع بر شایعات و تهمت‌ها بیشتر دامن زد تا اینکه با تلاش وزارت اطلاعات پیگر شهید جمشید دانایی‌فر منتقل شد. ۱۸ اسفند ماه ۹۲ تاریخی است که بنیاد شهید برای یک سال بعد و هم‌زمان با ربایشش از خاک پاکستان به کشور منتقل شد. ۱۸ اسفند ماه ۹۲ تاریخی است که بنیاد شهید برای شهادت این مدافع ثبت کرده است. جمشید دانایی‌فر آتقدر به ولایت‌فقیه اعتقاد و ایمان داشت که حاضر نشد به خواست تروریست‌ها تن دهد و به دلیل حفظ جانش به رهبری و نظامش توهین کند. تنها همین یک جمله الهام‌نظام دوست همسر شهید جمشید دانایی‌فر در پاسخ به همه اتهامات و بهتان‌هایی که شنید کافی است. او می‌گوید: «خیلی‌ها جمشید را همدست تروریست‌ها دانستند و افترا زدند غافل از اینکه مرزبان جان می‌دهد، اما خاک نمی‌دهد.» آنچه در پی می‌آید حاصل هم‌کلامی ما با همسر شهید جمشید دانایی‌فر است که پیش‌رو دارد. ■ ■ ■

فصل آشنایی شما و شهید دانایی‌فر از کجا رقم خورد؟

من اهل زاهدان هستم. من و جمشید با هم نسبت فامیلی داشتیم. ایشان پسرعمام بود. از کودکی بااخلاق و روحیاتش آشنا بودم. یکی از ویژگی‌هایی که همواره در وجود ایشان بیش از هر خصیصه دیگری من را مجذوب خویش می‌کرد، ارادتش به ولایت فقیه بود. ارادتی که با تقدیم جانش به نظام و رهبری به اثبات رسید. من و جمشید ششم فروردین سال ۱۳۹۱ با هم ازدواج کردیم. ما زندگی ساده و بی‌الایش خود را در خانه پدری همسرم آغاز کردیم. چند روزی مانده بود تا پایان مرخصی همسرم که تصمیم گرفتیم پاپوس آقامام (رضاع) برویم. جمشید وقتی می‌خواست نماز بخواند، حلقه‌اش که از جنس طلا بود در آورد و داخل جیبش گذاشت. وقتی نمازش تمام شد برای زیارت رفت اما وقتی دست در جیبش کرد و خواست حلقه را بردارد، متوجه شد از جیبش افتاده است. من و جمشید خیلی دنبال حلقه گشتیم اما پیدایش نکردیم. وقتی دیدم من ناراحت هستم، لبخندی زد و گفت غصه نخور خانمم، این شیء مال دنیایی بیش نیست. ما آدم‌ها باید مراقب خودمان باشیم که در دنیا کم نشویم.

ازدواج و زندگی با یک فرد نظامی سبختی‌های خودش را دارد. زندگی مشترک کوتاه مدت‌تان چطور گذشت؟

من با فکر این مسیر را انتخاب کردم و به خوبی می‌دانستم هر مسیری سختی‌های خودش را دارد. قرار نیست به خاطر سخت بودن مسیر پیش‌رو آن را کنار بگذاریم و خطر نکنیم. من در یک خانواده نظامی بزرگ شدم. با همه سختی‌هایش آشنا بودم و می‌دانستم قدم در راه سختی می‌گذارم اما همه سختی‌ها را به خاطر عشقی که به همسرم داشتم به جان خریدم و همراهی‌اش کردم تا بتواند با آرامش خیال به کشور و مردمش خدمت کند. من و جمشید بارها و بارها درباره شهادت با هم صحبت کردیم. شهادت افتخار ما بود. وقتی ایشان در مورد شهادت حرف می‌زد حقیقتاً ناراحت می‌شدم اما وقتی با شوق از شهادت می‌گفت به روی خود نمی‌آورد که نکند جمشید ناراحت شود. تنها عایم این بود که اگر قرار است شهادت نصیبش شود، کمی دیرتر محقق گردد.

چه مدت با هم زندگی کردید و حاصل این زندگی چند فرزند است؟

نزدیک به دو سال با هم زندگی کردیم و ماحصل این ازدواج فرزندی به نام امیدرضاست که بعد از شهادت پدر به دنیاآمد.

محل خدمت ایشان در نواحی مرزی بود. خودتان را آماده اتفاق‌های پیش‌رو کرده بودید؟

عشق و خطر نقطه مقابل هم هستند. همسرم عاشق کارش بود و من عاشق همسرم. وقتی خبر شهادت هم‌خدمتی‌هایش را می‌شنید تنها حرفی که می‌زد این بود: «ما مدعیان صصف اول بودیم، از آخر مجلس شهدا را چیدند». جمشید یک انسان وظیفه‌شناس بود.

کمی از این شاخصه و وظیفه‌شناسی بر ایمان بگویند.

همسرم با سختی‌های مرزبانی آشنا بود. می‌دانست در مأموریت‌ها و موقعیت جغرافیایی که خدمت می‌کند قطعاً سختی‌های زیادی دارد و هر لحظه احتمال آماده‌باش وجود دارد و اختیار دست خودش نیست. با این حال عاشق کارش بود. هیچ وقت گله و شکایتی از او نشنیدم. هر زمان از سرکار به خانه بازمی‌گشت، همه خستگی‌اش را پشت در می‌گذاشت و با روی گشاده وارد خانه می‌شد. همه اینها عشقی است که او به خانواده‌اش داشت. اما جمشید از همه این دلچسبگی‌ها و تعلقات دنیایی‌اش گذشت و در نهایت ۱۷ بهمن سال ۱۳۹۲ که همراه چهار سرباز هم‌راهش توسط گروه تروریستی جیش‌الظلم ریوده شد و بعد از اسارت در پاکستان به شهادت رسید.

به حتم مرور خاطرات روز‌های اسارت و شهادت همسر‌تان



گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید جمشید دانایی‌فر که همراه ۴ سرباز هم‌راهش به دست گروه تروریستی جیش‌الظلم ریوده شد و به شهادت رسید

همسرم عاشق کارش بود و من عاشق او

افرادی تهمت می‌زدند که جمشید همدست تروریست‌هاست غافل از اینکه مرزبان جان می‌دهد اما خاک نمی‌دهد



چه تصویری از همسر‌تان منتشر شد؟

روز شنبه صبح عکسی منتشر شد که در آن نشان می‌داد پنج مرزبان ریوده و توسط گروهک تروریستی جیش‌الظلم به خاک پاکستان منتقل شده‌اند. آنچه را که می‌دیدم باور نمی‌کردم. چند بار پلک زدم با خودم می‌گفتم شاید خوابیم و کابوس می‌بینم اما نه خواب نبود کابوس بیداری بود. کاری از دستم برنمی‌آمد.

اسارت ایشان و سربازان هم‌راهش چطور اتفاق افتاد؟

گویا زمانی‌که همسرم و نیروهایش در کمین بودند، تروریست‌ها با برنامه‌ریزی قبلی پنج نفر از نیروها را خلع سلاح می‌کنند و فیلم زندگای هم برای تخریب چهره نیروهای مرزبانی می‌گیرند. بعد آنها را از مرز خراج می‌کنند و به سمت پاکستان می‌برند. به گفته چهار سربازی که همراه همسرم بودند، جمشید را یک ماه بعد به پهنانه آزادی جدا می‌کنند اما در حقیقت ایشان را می‌برند تا به شهادت برسانند.

از نحوه شهادت همسر‌تان اطلاع دارید؟

آنچه از نحوه شهادت همسرم می‌دانم اقراری است که قاتل ایشان بعد دلم‌ان می‌گذاشتند. این اتفاق تبدیل به فرصتی برای سودجویان شده بود. هر روز یک خبر کذب در اینترنت منتشر می‌شد. خانواده‌هایمان هم از این تهمت‌ها بی‌نصیب نبودند. خواهر جمشید برایم تعریف می‌کرد که وقتی به مطب دکتر رفتم یکی از او پرسیده بود، شما چه نسبتی با آن خاننی که به کشورش خیانت کرده است، دارید؟ و من می‌گفتم ما هم این فکر می‌کردم که ای کاش می‌شد کسانی که ادعا می‌کنند فقط برای چند ساعت در نقاط صفر مرزی و نقاطی که نیروهای مرزبانی با کمترین امکانات از آنجا پاسداری می‌کردند، حضور پیدا کنند تا متوجه شوند که سختی یعنی چه؟ آنها جمشید را همدست تروریست‌ها می‌دانستند و افترا می‌زدند، اما غافل از اینکه مرزبان جان می‌دهد، خاک نمی‌دهد.

چه مدت بعد پیکر ایشان از خاک پاکستان به ایران منتقل شد؟

ما بعد از یک سال خبری از حیات یا شهادت‌ش نداشتیم برای همین در سالروز ربایش جمشید می‌خواستیم مراسم یادبودی برایش بگیریم تا شاید اینگونه تهمت‌ها کمتر شود. خبر دادند قبل از تاریخ مقرر برای یادبود، پیکر ایشان که همان زمان به دست تروریست‌ها به شهادت رسیده وارد کشور خواهد شد. هم‌زمان با شهادت بانوی دو عالم خانم فاطمه زهرا (س) بود که پیکرش وارد خاک کشورمان شد. خیلی برایم سخت گذشت اما خدا را شکر می‌کنم که همسرم با افتخار به کشورش بازگشت. گویا همسرم یک ماه بعد از اسارت به شهادت رسیده بود. تنها در خواستم لباس‌های ایشان بود که آثار دو تیر خلاص روی آن بوده؛ لباس‌هایی که یک سال از خروار‌ها خاک غربت پاکستان مانده بود. مراسم خاکسپاری همسرم مصادف شد



درد

همسرم با سختی‌های مرزبانی آشنا بود.

می‌دانست در مأموریت‌ها و موقعیت

جغرافیایی که خدمت می‌کند قطعاً

سختی‌های زیادی دارد، با این حال عاشق

کارش بود. هیچ وقت گله و شکایتی از

او نشنیدیم. هر زمان از سرکار به خانه

بازمی‌گشت، همه خستگی‌اش را پشت در

می‌گذاشت و با روی گشاده وارد خانه می‌شد

با سالروز شهادت بانوی دو عالم خانم فاطمه زهرا (س) یعنی همان روزی که برای مراسم یادبود تعیین شده بود. برای شناسایی پیکرش فقط پدرم رفت. به من اجازه ندادند تا پیکر ایشان را ببینم. گفتند اجازه بده تا خاطرات خوبی که از همسرت داری در ذهنت بماند. سهم

من و پسرم امیدرضا در مراسم وداع نگاه به تابوتی بود که او را برای

تشییع و تدفین به زادگاهش راهی می‌کرد.

شما ویدئوی صحبت‌های شهید که توسط گروهک

تروریستی منتشر شد را دیدید؟

بله، آن ویدئو را دیدم. آنها از همسرم خواسته بودند به رهبر، نظام و کشورش توهین کند که همسرم این کار را نکرد. **علت اینکه سربازان همراه همسر‌تان آزاد شدند و گروهک مسلماً دشمن قصدش فقط دشمنی و تفرقه افکنی است. شاید یکی از دلایلی که دست به این کار زدند این بود که می‌خواستند ما را بسنجند و ما را در ورطه آزمایش قرار دهند که الحمدلله تیرشان به خطا رفت. اما من روزی که سربازها آزاد شدند خدا را شکر کردم این چهار خانواده می‌توانند عزیزانشان را دوباره ببینند.**

وصیتنامه‌ای از ایشان در دست است؟

جمشید وصیتنامه کتبی ندارد اما انسان ولایتمداری بود و روی حجاب

تاگذشت زیاد داشت.

شما بعد از بازگشت پیکر دیداری هم با امام خامنه‌ای داشتید، از آن دیدار بگویند. چقدر این دیدار باعث تسلی خاطر شما شد؟

وقتی با من تماس گرفتند و گفتند قرار است دیداری با حضرت آقا داشته باشم، خیلی خوشحال شدم. بزرگ‌ترین آرزویم دیدار با ایشان بود. حال آن لحظاتم وصف‌نشدنی است اما در این دیدار جای جمشیدم خالی بود، خیلی دوست داشتم با همسرم به این دیدار مشرف شوم. هر چند شهدا زندگاند و ایمان دارم که ایشان آن لحظه حضور داشتند.

شما بعد از بازگشت پیکر دیداری هم با امام خامنه‌ای داشتید، از آن دیدار بگویند. چقدر این دیدار باعث تسلی خاطر شما شد؟

وقتی با من تماس گرفتند و گفتند قرار است دیداری با حضرت آقا داشته باشم، خیلی خوشحال شدم. بزرگ‌ترین آرزویم دیدار با ایشان بود. حال آن لحظاتم وصف‌نشدنی است اما در این دیدار جای جمشیدم خالی بود، خیلی دوست داشتم با همسرم به این دیدار مشرف شوم. هر چند شهدا زندگاند و ایمان دارم که ایشان آن لحظه حضور داشتند.

رهبری در جریان روند اسارت و شهادت همسر‌تان بودند؟

بله، مگر می‌شودو رهبرمان از حال سربازان کشورش بی‌خبر باشند.

زمانی که به دیدار ایشان رفتم از حادثه‌ها و اتفاقات آن زمان گفتند که هر لحظه در جریان روند اتفاقات بودند. البته من یک هفته بعد از اسارت جمشید خواب آقا را دیدم. خواب دیدم همسرم جلوی پای ایشان زانو زده است و دست چپ ایشان را می‌بوسد. رهبر هم دست راستشان را روی سر همسرم کشیدند. این خواب برای من که شرایط مساعدی نداشتم بهترین تسلی بود.

در پایان اگر صحبت خاصی دارید بفرمایید.

من از همه جوانان و نوجوانان کشور می‌خواهم پشتیبان ولایت فقیه باشند. همان توصیه‌ای که شهدا و امام شهدا بارها و بارها به آن تأکید کردند از همه خواهران عزیز کشورم هم می‌خواهم به حاجایشان اهمیت دهند. در پایان می‌خواهم از تنها ثمره زندگی‌ام، امیدرضا برایتان بگویم. پسرم خیلی مشتاق است که همه چیز را درباره پدرش بداند. می‌گوید خیلی دلم می‌خواست بابایم را ببینم. ای کاش دیرتر شهید می‌شد. امروز امیدرضا هفت سال دارد و هر روز چشم انتظار آمدن پدرش است که بیاید و ما را به خانه خودمان ببرد. با حذف این جنایتکاران و تروریست‌ها از روی زمین کمتر همسری بی‌اسطوره و کمتر امیدرضایی یتیم می‌شود. ان‌شاءالله.

| | | | | | |
|----------------|----------------|----------------|----------------|----------------|----------------|
| ۷ | | ۹ | | ۵ | |
| ۵ | | ۱ | | ۶ | |
| | ۳ | | | | |
| | | ۱ | | ۵ | |
| | | | ۲ | | |
| | | | | ۷ | ۸ |
| | | | ۶ | | |
| | | ۹ | | | |
| | | | ۴ | | |
| | | | | ۷ | ۹ |

| | | | | | |
|----------------|----------------|----------------|----------------|----------------|----------------|
| ۷ | | ۹ | | ۵ | |
| ۵ | | ۱ | | ۶ | |
| | ۳ | | | | |
| | | ۱ | | ۵ | |
| | | | ۲ | | |
| | | | | ۷ | ۸ |
| | | | ۶ | | |
| | | ۹ | | | |
| | | | ۴ | | |
| | | | | ۷ | ۹ |

► **جدول کلمات متقاطع**

► **پاسخ جدول شماره ۵۹۷۰**

| | | | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱ | د | س | ت | ا | ب | ا | ز | ت | ا | ز | ت | ا | ب | ا |
| ۲ | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا |
| ۳ | ا | ب | ا | ز | ت | ا | ب | ا | ز | ت | ا | ب | ا | ز |
| ۴ | ل | ن | ک | د | ن | ع | ا | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا |
| ۵ | ت | ب | ن | ت | ا | ب | ا | ز | ت | ا | ب | ا | ز | و |
| ۶ | ت | د | ر | ج | ی | ا | ر | د | و | س | ت | ا | ب | ا |
| ۷ | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا |
| ۸ | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا |
| ۹ | ر | س | ی | د | ه | م | ا | ع | ا | ی | ک | ه | ر | و |
| ۱۰ | د | ه | ا | ن | ی | م | ا | ع | ا | ی | ک | ه | ر | و |
| ۱۱ | ن | د | ر | ا | ز | ت | ا | ب | ا | ز | ت | ا | ب | ا |
| ۱۲ | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا |
| ۱۳ | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا | ی | ک | ه | ر | و | ب | ا |
| ۱۴ | ا | ر | د | ی | ع | ا | ز | ا | د | ر | و | ب | ا | ز |
| ۱۵ | ن | ع | ا | و | د | ه | ر | ا | ش | ی | ب | و | د | ن |

طراح:علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۹۷۱

از راست به چپ

۱- اولین سوره قرآن - کنایه از جای پرسروداست ■ ۲- نبرد تن به تن - جامه رزم رستم - قوم دیخ شده ■ ۳- نوعی غذای گوشتی فرنگی - فیلم هیچکاک - آینه مقعر ■ ۴- مرزبان - شهر بی دفاع - تلاش - آلیاز مس و نیکل ■ ۵- هر حرف - همدم - حرف انتخاب - گلی سفید، کوچک، و خوشبو ■ ۶- قسمتی از معدنه نشخوارکنندگان - فاش کردن راز- صفت سرو ■ ۷- یک سوم - جان آدمی - گشوده- تکرار حرفی ■ ۸- نویسنده روس که پنج بار نامزد در یافت جایزه نوبل ادبیات شد اما هیچ وقت این جایزه معتبر را کسب نکرد ■ ۹- یازده - طرف فرورفته- از بین رفتن - بسته‌بندی استوانه‌ای ■ ۱۰- شهری در آلمان - آب بند- مقدمه و دیباچه ■ ۱۱- همزن برقی - سنگ آسیاب- پسر خورشید در اوستا- سنبلین کوهی ■ ۱۲- آتش ایرانیان باستان- خوراک ساز- پایان‌نامه- از درختان جنگل‌های شمال ■ ۱۳- خوب و خوش- مخزن چربی شتر- فاضلاب ■ ۱۴- علامت مصدر جعلی - کشور چکمه‌ای اروپا- متضاد تقدم ■ ۱۵- اثری از توماس مان- پست و زبون

از بالا به پایین

۱- بیشترین مقدار - برنده جایزه اسکار بهترین فیلم در سال ۱۹۹۷ میلادی ■ ۲- سیر کوهی - مؤسسه علمی ■ ۳- اطلاعات دیجیتالی - شلمغ- رود شمال شرقی ایران ■ ۴- قدم یک پا- عهد و پیمان - علامت مفعول - حرف نازی ■ ۵- نیم میلیون - جزیره زادگاه ناپلئون - قطعه الکترونیکی ■ ۶- ماهه حیات- کهنه- ایالتی در امریکا ■ ۷- درشت و خشن - خوش خلق - سوغات قم ■ ۸- کالا- آبرو و شرف - مؤسسه عالی ■ ۹- نوعی شعر - یخشی از سیستم گوارشی نشخوارکنندگان - پدر بزرگ ■ ۱۰- وسیله کشف سلاح کاشتنی - شهرستان - اسم آذری ■ ۱۱- نوعی شمیر - گاونر - با چشم یا آبرو اشاره کردن ■ ۱۲- شکم بند طبی - ضمیر سه کیلویی - بی‌میلی - لغت ■ ۱۳- مسابقه اسب سواری - گربه سان تیرزو - ماهی دانشگاهی ■ ۱۴- رود معروف چین - قلاب سنگ ■ ۱۵- لایه حساس عکاسی - از شاخه‌های تخصصی پزشکی